

## دیپلماسی اجبار آمیز: کاروژی‌های تهدید به کارگیری گزینه‌ی نظامی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۶/۱۰	بهادر امینیان <sup>۱</sup>
تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۳/۰۹/۰۷	محسن عسگریان <sup>۲</sup>
صفحات مقاله: ۳۹ - ۷۰	

### چکیده:

این مقاله بر آن است تا ضمن مرور نوع تعاملات شکل گرفته بین ایران و آمریکا در طول سه دهه‌ی گذشته، به این پرسش اساسی پاسخ گوید که جایگاه استفاده از دیپلماسی اجبار آمیز و اهداف و نیز ماهیت آن در روند تعاملات سیاست خارجی آمریکا علیه ایران در طول سه دهه‌ی اخیر چگونه بوده است؟ فرضیه‌ی پژوهش این است که تهدید به کارگیری نیروی نظامی از سوی آمریکا یکی از ابزارهای بسیار کارآمد در صحنه‌ی بین‌المللی برای اعمال نظر این کشور بوده است، اما مقاومت جمهوری اسلامی ایران در بی اثر کردن این ابزار نقش تعیین کننده‌ای در تضعیف هژمونی آمریکا و ایجاد چالش بر اعمال قدرت یکجانبه‌ی آن در نظام بین‌الملل داشته است. از همین رو، آمریکا تمام ابزار خود را بسیج کرده تا مقاومت ایران پرهزینه شده و به الگویی برای دیگر بازیگران نظام بین‌الملل تبدیل نگردد. هم‌چنین مقاله بر آن است تا تداوم موفقیت ایران در این پیکار عظیم جهانی به تداوم حضور و آمادگی مردم و روحیه‌ی مقاومت آنها، رهبری و مدیریت مناسب و پیگیری و تداوم اقدامات هوشمندانه، افزایش آمادگی نیروهای مسلح ایران و حفظ توان بازدارندگی آنها وابسته است. روش تحقیق در این بررسی تحلیلی - توصیفی است.

\* \* \* \* \*

### واژگان کلیدی

آمریکا، ایران، بازدارندگی، دیپلماسی اجبار آمیز، سیاست خارجی، نمایش قدرت، نیروهای مسلح.

۱ - دانشیار دانشکده روابط بین‌الملل.

۲ - کارشناسی ارشد رشته دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی.

صحنه‌ی بین‌الملل به دلیل حاکمیت آنارشی و عدم وجود قدرت فائقه‌ی مسلط مشروع، پیچیدگی‌هایی دارد که عمل در آن را تابع شرایطی خاص می‌کند. هر یک از بازیگران باید در محیط بین‌المللی منافع و اهداف خود را که اغلب در تعارض با سایر بازیگران است، پیگیری کنند و این مسأله در محیط آنارشیک، فضایی پرتنش را به وجود می‌آورد و هر یک از بازیگران می‌کوشند تا تمام توان خود را بکار برده تا از منابع کمیاب بیش‌تر بهره‌گیرند و اهداف خود را با وجود مخالفت دیگران و در تضاد با منافع آنها تأمین نمایند. در این فرایند پرتنش و مخاطره‌آمیز هر یک از بازیگران می‌کوشند تا رفتار دیگران را تحت تأثیر خود قرار دهند و تصمیمات و اعمال آنها را مطابق منافع خود شکل دهند.

در همین راستا، در طول تاریخ به‌کارگیری نیروهای مسلح یکی از رایج‌ترین و مؤثرترین ابزار کشورها برای تأثیرگذاری بر رفتار دیگران و شکل‌دهی به محیط امنیتی و سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی محسوب گردیده است. در سال‌های اخیر به علت پرهزینه شدن جنگ و درگیری، گرچه ماهیت به‌کارگیری نیروهای مسلح دست‌خوش تغییراتی بنیادین شده است و گرچه هنوز نیز نیروهای مسلح به‌صورت مستقیم برای اشغال، تغییر رژیم، حمله و تجاوز مورد استفاده قرار می‌گیرند، ولی شیوه‌های پیچیده‌تر و غیرعلنی و غیرنمایان‌تر کاربرد نیروهای مسلح، بخش اعظم بهره‌گیری از نیروهای مسلح را به خود اختصاص می‌دهد. این کارویژه‌ی غالب در عرصه‌ی بین‌الملل آن‌چنان اهمیت دارند که بسیاری معتقدند سیاست خارجی یک کشور اگر توسط نیروهای مسلح حمایت نشود، در بسیاری از موارد می‌تواند بی‌تأثیر و خنثی گردد.

در شرایط جدید، به‌کارگیری نیروی مسلح دیگر تنها به شکل مستقیم و سخت‌افزاری آن در قالب برخورد نظامی و جنگ محدود نمی‌شود و کشورها عمدتاً از تهدید به‌کارگیری نیروهای نظامی، استفاده از هاله‌ی قدرت نظامی و امکان تأثیرگذاری بر محاسبات سایرین بهره می‌گیرند. این باور گسترده در مورد نقش و کارویژه‌ی اصلی نیروهای مسلح در دوران کنونی وجود دارد که امروزه مهم‌ترین هدف نیروهای مسلح بازدارندگی است. بجز مباحث اساسی

راهبردی در قالب بحث بازدارندگی، امروزه بهره‌گیری از انواع مختلف کارویژه‌های نیروهای مسلح در قالب سیاست‌هایی چون «سیاست چماق و هویج، دیپلماسی قایق‌های توپ‌دار، دیپلماسی اجبارآمیز، نمایش قدرت و ...» شیوه‌های نیمه‌سخت و کم‌تر آشکار بهره‌گیری نیروهای مسلح محسوب می‌شوند که کاربرد روزافزون و گسترده‌ای در صحنه‌ی بین‌الملل دارند. (Art and Waltz, 2004: 2) از همین‌رو، اغلب کشورهای جهان می‌کوشند تا اهدافشان را که نیاز به نیروی نظامی دارد، نه از طریق جنگ بلکه از طریق تهدید به کارگیری آن تأمین نمایند. در بسیاری از موارد موفقیت به معنای به کارگیری ابزار تعامل در صحنه‌ی بین‌المللی است که با تهدید به کارگیری نیروی نظامی حمایت می‌شود تا طرف مقابل را وادار به انجام عمل خاصی کنند. (US. Army War College Guide, 2006: 14) بنابراین، در کنار مفهوم بازدارندگی که مهم‌ترین کارویژه‌ی نیروهای مسلح در دوران اخیر به شمار می‌آید، امروزه مفهوم تغییر در محاسبات حریف به نقش اصلی نیروهای مسلح تبدیل گردیده است. هر دوی این مسائل، تأثیر در فرایند تصمیم‌گیری کشور هدف را دنبال می‌کند. موفقیت در بازدارندگی به معنای عدم حمله به کشور است، ولی موفقیت اجبار در آن است که حریف رفتارش را تغییر دهد. موفقیت در اجبار ملموس است، ولی عدم حمله مشخص نیست که حتماً به علت موفقیت بازدارندگی بوده است. (امینیان، ۱۳۸۶: ۱۶-۱۴)

هدف سیاست اجبارآمیز وادارسازی یک کشور به انجام اقدام خاصی مانند عقب‌نشینی از سیاست‌ها و یا مواضع خود، تغییر منش و یا موضع و یا تسلیم شدن به خواست کشور اجبارکننده می‌باشد. این نوع سیاست عمدتاً توسط قدرت‌های برتر و علیه کشورهای ضعیف‌تر بکار برده می‌شود. قدرت برتر با نمایش قدرت و یا تهدید به کارگیری قدرت می‌کوشد محاسبات، تصمیمات و اعمال طرف ضعیف‌تر را بر اساس خواست خود تحت تأثیر قرار دهد. مثال معرف این نوع سیاست، به کارگیری دیپلماسی قایق‌های توپ‌دار در قرن نوزدهم بوده است که قدرت‌های اروپایی می‌کوشیدند با مانورهای دریایی در سواحل کشورهای ضعیف‌تر آنها را به تمکین در برابر خواست خود وادارند. (Ghash, 2001: 2) به‌طور مثال، هنگامی که دولت انگلستان بر

جدایی بخش‌هایی از شرق ایران تمایل داشت و پذیرش این خواسته برای پادشاهان قاجار سنگین بود، مانور قایق‌های توپدار در سواحل خلیج فارس و تهدید ایران باعث شد که مناطق هرات و شراق خراسان بزرگ به راحتی از ایران جدا گردد. این سیاست در طول قرن بیستم به اشکال مدرن تداوم داشته است و ناوهای هواپیمابر قدرت‌های بین‌المللی جایگزین قایق‌های توپدار گردیدند. در یک بررسی انجام‌شده بین سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۱۹ حدود ۲۵۹ مورد از کاربرد دیپلماسی قایق‌های توپدار توسط نیروی دریایی کشورهای مختلف ذکر شده است. (Cable, 1981: 195)

در این میان، آمریکا نیز به عنوان قدرتی که خود را تنها ابرقدرت موجود در نظام بین‌الملل تصور می‌کند، نقشی منحصر به فرد در شکل‌دهی به این ساختار بین‌المللی برای خود قائل است. آمریکا با تکیه بر مهارت و توانایی‌های خود همواره کوشیده است از راه تحمیل اراده‌ی خود به دیگران نقش یک قدرت هژمون را ایفا نماید. فروپاشی شوروی فرصتی استثنایی برای آمریکا فراهم ساخت تا نظم هژمونیک خود را مستقر سازد و نظامی تماماً آمریکایی بر جامعه‌ی بین‌الملل حاکم سازد. یکی از مهم‌ترین ابزار آمریکا در تحقق خیال برتری و سلطه‌ی خود همواره و حتی پیش از فروپاشی شوروی نیز نیروهای مسلح بوده است. هرچند جنگ همه‌جانبه در تاریخ آمریکا نادر است، ولی در صدها مورد آمریکا از نیروی مسلح خود بهره گرفته تا بر رفتار سایر بازیگران تأثیر بگذارد و گزینه‌های خاصی را بر دیگران تحمیل نماید و تصور و سیاست طرف مقابل را با دخالت در محاسبه‌ی سود و زیان تغییر دهد. (Meernik, 2004: 4)

با توجه به این موضوع و نیز از آنجایی که جمهوری اسلامی ایران، به عنوان بازیگری که هژمونی ایالات متحده در منطقه و حتی نظام بین‌الملل را به چالش کشیده و منتقد جدی و فعال مناسبات ناعادلانه‌ی موجود در سیاست جهانی می‌باشد، همواره یکی از اهداف آمریکا برای اعمال دیپلماسی اجبارآمیز بوده است. از این رو، فهم و تبیین الگوها و سازوکارهای اعمال دیپلماسی اجبارآمیز اعمال شده از سوی ایالات متحده علیه جمهوری اسلامی ایران به منظور تأثیرگذاری بر فرآیند عقلانی تصمیم‌گیری سیستم راهبردی کشورمان، مسأله‌ی اصلی مورد پژوهش این مقاله می‌باشد. به عبارت دیگر، این مقاله در پی نشان دادن این موضوع است که آمریکا کوشیده با استفاده از دیپلماسی

اجبارآمیزی در طول سه دهه‌ی اخیر، جمهوری اسلامی ایران را تسلیم اراده‌ی خود نماید. استقرار و مانور نیروهای نظامی آمریکا در اطراف ایران، اعزام ناوهای هواپیمابر به خلیج فارس و تهدید به استفاده از گزینه‌ی نظامی از معروف‌ترین و نمایان‌ترین ابزار آمریکا در طول این مدت برای تأثیر بر فرآیند تصمیم‌گیری در ایران بوده است.

### پیشینه‌ی تحقیق

هرچند به کارگیری نیروی نظامی در سیاست خارجی آمریکا در مواردی همانند قرنطینه‌ی کوبا در بحران موشکی ۱۹۶۲، هشدار هسته‌ای در جنگ خاورمیانه‌ی ۱۹۷۳، تهاجم به گرانادا ۱۹۸۳، بمباران لیبی ۱۹۸۶، هائیتی در ۱۹۹۴ و به کارگیری در بوسنی در ۱۹۹۵ از شهرت بیش‌تری برخوردار است، ولی تعداد و تنوع کاربرد نیروی نظامی توسط آمریکا بسیار بیش‌تر از این موارد است. جدول شماره‌ی ۱ بخشی از این کاربرد را نشان می‌دهد:

جدول شماره‌ی ۱ - کاربرد نیروی نظامی توسط آمریکا برای پیش‌برد امنیت (a) و منافع قدرت + به کارگیری

نیرو برای منافع اقتصادی (b) (Meernik, 2004: 100)

زمان		۱۷۹۸-۱۸۶۵		۱۸۶۶-۱۸۹۸		۱۸۹۹-۱۹۱۸		۱۹۱۹-۱۹۴۹	
مناطق‌ی که نیروهای نظامی در آنها به کار گرفته شد		b	a	b	a	b	a	b	a
۱	آمریکای مرکزی	۷	۱۱	۵	۷	۲۰	۱۹	۹	۴
۲	آمریکای جنوبی	۸	۷	۶	۵	۲	۲	۱	۰
۳	آفریقای شمالی و خاورمیانه	۵	۳	۱	۱	۴	۰	۲	۱
۴	آفریقا- صحرا	۲	۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵	اروپا	۱	۱	۰	۰	۱	۰	۴	۲
۶	آسیا	۱۴	۱۱	۱۴	۷	۹	۵	۸	۲
مجموع		۳۷	۳۴	۲۶	۲۰	۳۶	۲۶	۲۴	۹
		۷۱		۴۶		۶۲		۳۳	

همان‌گونه که جدول بالا نشان می‌دهد تا جنگ جهانی دوم عمده‌ی کاربرد نیروی نظامی آمریکا عمدتاً در آمریکای مرکزی و جنوبی متمرکز بوده است، ولی پس از جنگ جهانی دوم آمریکا با عهده‌دار شدن نقشی جهانی، این نسبت را کاملاً تغییر داد.

در یک تحقیق ۷۵ مورد کاربرد دیپلماسی قایق‌های توپدار در سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۷۹ توسط آمریکا ذکر شده است. (Cable, 1981: 198) در تحقیق دیگری ۱۷۶ مورد کاربرد نیروی مسلح توسط آمریکا بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۲ بررسی می‌گردد. اغلب این کاربرد نیرو در اروپا، خاورمیانه و شرق آسیا محقق شده است. (Tures, 2003: 2-8) این آمار نشان می‌دهد که حجم و تعداد به‌کارگیری نیروی نظامی توسط آمریکا به چه میزان افزایش یافته است و عرصه‌ی به‌کارگیری آن در چه مناطقی متمرکز شده است، اما به‌رغم گسترش و تعمیق بهره‌گیری ایالات متحده از ابزار دیپلماسی اجبارآمیز علیه ایران در چند سال گذشته در موضوع انرژی هسته‌ای در چارچوب الگوهایی چون نمایش قدرت از طریق اعزام ناوهای جنگی، مانورهای مشترک نظامی با کشورهای همسایه‌ی ایران، تهدید به حمله‌ی نظامی و ...، هیچ تحقیق منسجمی در این رابطه صورت نگرفته است. نگارنده، مقاله‌ای در مورد تهدید به‌کارگیری نیروی نظامی در سیاست خارجی آمریکا ترجمه (بلچمن و کافمن، ۱۳۸۷) و هم‌چنین مقاله‌ای در مورد مباحث عمومی کارویژه‌ی نیروهای مسلح در سیاست خارجی (امینیان، ۱۳۸۶) تألیف کرده که هر دو در مجله‌ی سیاست دفاعی منتشر شده‌اند، اما مقاله‌ی پیش رو، به آخرین تحولات این مسأله‌ی مهم در سیاست خارجی و سیاست دفاعی با تأکید بر تهدیدات آمریکا علیه ایران می‌پردازد. وجه انباشتی و نوآورانه‌ی این مقاله بررسی خاص الگوها و سازوکارهای دیپلماسی اجبارآمیز علیه جمهوری اسلامی ایران و راه‌های مقابله با آن می‌باشد.

### ضرورت و هدف تحقیق

جمهوری اسلامی ایران به علت قرار داشتن در متن بسیاری از تحولات بین‌المللی معاصر و مقابله با جریان‌های سلطه‌جوی جهانی، در طول سه دهه‌ی گذشته، همواره با اشکال مختلف به‌کارگیری نیروهای مسلح برای تأثیرگذاری بر فرآیند تصمیم‌گیری عقلانی

و مستقل خود روبرو بوده است؛ چرا که انقلاب اسلامی ایران به‌عنوان یک حرکت ساختارشکنانه در عرصه‌ی داخلی که توأم با تغییرات سیاسی-اقتصادی و اجتماعی گسترده بود، در عرصه‌ی خارجی نیز خواستار تغییر وضع موجود و تغییر در شیوه‌ی توزیع ناعادلانه‌ی قدرت و نیز منتقد وضع موجود در نظام بین‌الملل بود. سیاست بازانديشانه‌ی ایران در چارچوب‌های قدرت منطقه‌ای، طبیعتاً منافع طرفداران حفظ وضع موجود را مورد تهدید قرار می‌داد. در این میان، نوع اتحادها و ائتلاف‌هایی که ایران در صدد ایجاد آن بود، متحول گشته و نوع تعاملات نیز تغییر نمود.

از میان کشورهایی که تحت تأثیر تحولات سیاسی داخلی ایران بر منطقه و تغییر توزیع قدرت منطقه‌ی خاورمیانه دچار آسیب‌پذیری گسترده می‌گردید، ایالات متحده بود. این کشور پس از جنگ جهانی دوم کنترل منطقه‌ی نفت‌خیز خاورمیانه را جزو منافع راهبردی خود به حساب می‌آورد و پیش از انقلاب از طریق دکترین دوستونی نیکسون-کسینجر سعی در تأمین امنیت انتقال انرژی و جلوگیری از سوسیالیزه شدن منطقه داشت، اما پس از انقلاب اسلامی ایران، نظم منطقه‌ای عربستان-ایران و رژیم صهیونیستی در مقابل سوریه-عراق دچار تغییر شد. امکان کنترل ایران بر مسیر انتقال انرژی، مسأله‌ی صدور انقلاب و اتحاد جدید سوریه-ایران علیه رژیم صهیونیستی، آمریکا را بر آن داشت که در راستای کنترل و نابودی این عامل تهدید منافع تصویری اش، به ابزارهای مختلف سیاسی-نظامی و اقتصادی و فرهنگی دست یازد. در این میان، استفاده از ابزارهای نظامی و تهدید به استفاده از زور توسط آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران در موقعیت‌های مختلف و به اشکال گوناگون، به‌منظور اجبار ایران به پذیرفتن خواست‌های جاه‌طلبانه‌ی آمریکا حائز اهمیت می‌باشد.

با توجه به اهمیت و تداوم این موضوع، هدف این تحقیق ضمن مروری کلی بر نوع رابطه‌ی ایران و آمریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، بازشناسی و بازنمایی به‌کارگیری انواع دیپلماسی اجبارآمیز اعمال‌شده توسط ایالات متحده علیه جمهوری اسلامی ایران در طول سه دهه‌ی اخیر و نیز راه‌های مقابله با آن می‌باشد.

### طرح سؤال

استفاده از دیپلماسی اجبارآمیز و اهداف آن در روند تعاملات سیاست خارجی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران در طول سه دهه‌ی اخیر چگونه بوده است؟

### فرضیه‌ی پژوهش

در دهه‌ی سوم انقلاب، تمایلات هژمونیک‌گرایانه‌ی آمریکا با تشدید گرایش‌های ضدسیستمیک ایران در شکل‌گیری فرهنگ تقابل بین دو کشور قوام یافت و در نتیجه، دیپلماسی اجبارآمیز آمریکا علیه ایران ماهیتی جهانی به خود گرفت. هم‌چنین موفقیت ایران در مقاومت در برابر بسیج توان و دیپلماسی اجبارآمیز آمریکا (و رژیم صهیونیستی) تأثیر زیادی در معادلات صحنه‌ی بین‌المللی داشته است؛ به‌گونه‌ای که نماد این پیکار عظیم یعنی مسأله‌ی هسته‌ای ایران به یکی از اصلی‌ترین مسائل امنیت و سیاست بین‌المللی تبدیل شده است.

برای فهم کنش‌های آمریکا و استفاده از نیروی نظامی برای تأثیرگذاری بر دیپلماسی در قبال ایران بر آن هستیم تا ابتدا نوع تعاملات ایران و آمریکا و عوامل مؤثر در آن را در یک چارچوب کلی بررسی کرده و سپس میزان استفاده آمریکا از دیپلماسی اجبارآمیز، شکل و اهداف آن را شرح دهیم. بدین منظور، از منظر چارچوب نظری سازه‌انگاری به ترسیم مدلی از تعاملات ایران و آمریکا پرداخته که لازم است پیش از مباحث محتوایی، ابتدا به بیان این چارچوب نظری و سپس کاربست آن در تعاملات ایران و آمریکا در طول این سه دهه پردازیم.

روش تحقیق این پژوهش تحلیلی-توصیفی است که ابزار گردآوری داده‌ها کتابخانه‌ای با بهره‌گیری از الگوی تحلیل نمونه‌های تاریخی اعمال ابزارهای دیپلماسی اجبارآمیز اعمال شده علیه ایران در طول سه دهه‌ی اخیر به‌منظور فهم الگوها و سازوکارهای آن است. بدین منظور، سعی شده است در قالب رویکرد نظری سازه‌انگاری و با شاخص‌بندی منافع و اهداف دو کشور ایران و آمریکا جایگاه اعمال دیپلماسی اجبارآمیز آمریکا به‌خصوص در چند سال اخیر فهم و تبیین گردد.



### بیان چارچوب نظری سازه‌انگاری و چگونگی کاربرستی آن در نوع مناسبات ایران و آمریکا

ظهور پدیده‌های جدید در عرصه‌ی روابط بین‌الملل که عناصر بنیادین نظریه‌های مسلط روابط بین‌الملل را به چالش می‌کشند، تکانه‌ای برای شکوفایی چرخه‌ی نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل بوده است. شاید بتوان مهم‌ترین دستاوردهای هر حوزه‌ی مطالعاتی را با میزان و کیفیت دست‌آوردهای نظری آن سنجید؛ زیرا این نظریه است که جهان را در کل با ایجاد ارتباط میان پدیده‌هایی به ظاهر نامرتبط و بی‌معنا، معنادار می‌سازند. به واقع، معنای واقعیات خود امری «مبتنی بر واقعیت» نیست، بلکه مسأله‌ای نظری است. (هادیان، ۹۱۵: ۱۳۸۲)

عمده‌ی تلاش‌های نظری معطوف به تشخیص و تبیین نظم‌های مهم در امور بشری است و به‌طور خاص تلاش متفکران سیاسی برای توضیح فرایندها، موضوعات و برآیندهای روابط میان دولتی و فرادولتی به شکلی عام است. درباره‌ی ماهیت مسأله‌ی «نظریه» مکتب‌های مختلف روابط بین‌الملل نظریات متعددی را ارائه کرده‌اند. مثلاً کوینسی رایت آن را مفروضات اساسی‌ای می‌داند که با پیوند و نظم‌بخشی به پدیده‌ها، توانایی پیش‌بینی‌پذیری رفتار کنشگران را میسر می‌سازد. (فرانکل، ۱۹: ۱۳۷۱) والتز معتقد است که نظریه‌ی قوانینی را توضیح می‌دهد که مشخص‌کننده‌ی ارتباطات احتمالی میان پدیده‌هاست. (Waltez, 1992: 15-19)

البته سازه‌انگاری را باید یک راه‌میان بین رویکردهای تفسیری نسبی‌گرا و واقع‌گرایانه دانست. این رویکرد نگرش‌های پست مدرنیسم و رئالیسم را برای تحلیل‌های اجتماعی در کنار هم قرار می‌دهد. سازه‌انگاری مفهوم تکامل شناختی را به‌عنوان شیوه‌ای برای توضیح ساخت اجتماعی واقعیت ارائه می‌کند. (Adler, 2005: 89)

آدلر با اذعان به راه‌میان بودن این رویکرد بیان می‌کند که در سال‌های اخیر بحث‌های فراوانی در نوشته‌های بین‌المللی درباره‌ی نقش «ابدها» در روابط بین‌الملل در گرفته است. این امر را می‌توان در مناظره‌ی میان خردگرایان (عمدتاً رئالیست‌ها، نورئالیست‌ها و نهادگرایان لیبرال) و طرفداران شناخت‌شناسی‌های تفسیری چون (پست‌مدرنیست‌ها، پساساختارگرایان و نظریه‌ی انتقادی به‌معنای خاص؛ مکتب فرانکفورتی‌ها و نظریه‌های فمینیستی) دید. این مناظره

تحت تأثیر رویکرد سازه‌انگاری به‌عنوان راه‌میان‌ه قرار گرفته است. سازه‌انگاران از لحاظ هستی‌شناسی بر آنند که علاوه بر ساختارهای مادی، ساختارهای ذهنی نیز در رفتارها مؤثرند، رفتار کنشگران برآمده و مبتنی بر هویت آنهاست که درون‌زاد رابطه است و در نهایت، بر آنند که کارگزار- ساختار در یک روند قوام‌بخشی دوجانبه باعث شکل‌دهی رفتار می‌شوند. (شیخ‌الاسلامی و عسگریان، ۱۳۸۹) بنابراین، فراتر از نگرش‌های تقلیل‌گرایانه‌ی خردگرایان قرار می‌گیرند. بر این اساس، با توجه به توانایی‌ای که سازه‌انگاری در عرصه‌ی تحلیل و تبیین پدیده‌های بین‌المللی و سیاست خارجی کشورها دارد، ما با استفاده از این رویکرد به تحلیل روابط ایران و آمریکا پس از انقلاب اسلامی و بررسی انواع دیپلماسی اجبارآمیز ایالات متحده علیه جمهوری اسلامی ایران در این سه دهه می‌پردازیم.

#### روابط ایران و آمریکا (با تأکید بر دیپلماسی اجبارآمیز و ابزارهای اعمال آن)

در طول سالیان گذشته‌ی آمریکا به‌دنبال تأثیر بر رفتار ایران با بهره‌گیری از ابزار نظامی بوده و الگوی حاکم بر رفتار آمریکا در برابر ایران در چارچوب دیپلماسی اجبارآمیز قابل درک و تحلیل است. در دهه‌ی اول انقلاب شکل تعامل آمریکا بر مبنای دیپلماسی اجبارآمیز بلوکی استوار بود. وقوع انقلاب اسلامی در ایران و سپس تحمیل جنگ به ایران فرصت مناسبی بود که آمریکا حضور نظامی خود را در منطقه‌ی خلیج فارس تقویت کند، مقامات آمریکا، احتمال مسدود شدن تنگه‌ی هرمز و آثار منفی و مخرب قطع صدور نفت به کشورهای صنعتی را به‌عنوان بهانه و پوشش این اقدام مطرح و کشورهای اروپایی را نیز به یاری طلبیدند. آمریکایی‌ها در این دوره موازنه‌ی نظامی و سیاسی موجود و تعمیق آن را مغایر با نقش هژمونیک خود در منطقه دانسته و این وضع را برای خود بحران جدیدی تلقی می‌کردند. از این‌رو، به‌جای تن دادن به پایان جنگ و رفتار بر اساس حقوق بین‌الملل، سعی کردند به مدیریت بحران پرداخته، با پیروی از سیاست چماق و هویج و یا تهدید و تطمیع به ایران فشار بیش‌تری وارد کنند. (اردستانی، ۱۳۷۸: ۱۱۹)

مطابق اظهارات کارشناسان و مقامات آمریکایی، هدف راهبرد آمریکا در این مرحله، تضعیف ایران و سپس وارد کردن آن به نشستن پشت میز مذاکره بدون مداخله‌ی مستقیم می‌باشد. حتی بدین خاطر ایالات متحده علاوه بر دامن زدن به جو بین‌المللی علیه ایران به‌خصوص در سازمان ملل، از راه‌های گوناگون ایران را تحت فشار قرار داد. از این‌رو، در سال‌های پایانی جنگ نقش آمریکا بسیار پررنگ‌تر می‌شود. پس از عملیات کربلای ۵ در ۱۳۶۵ که نقطه‌ی اصلی تحول جنگ محسوب می‌شود، تصمیم‌گیران آمریکایی مصمم می‌شوند تا رأساً وارد عمل شده و کنترل جنگ را در اختیار بگیرند. ناوهای جنگی پس از تصویب قطعنامه‌ی ۵۹۸ در شورای امنیت (۲۹ تیر ماه ۱۳۶۶) وارد خلیج فارس شدند و بنا به درخواست کویت برای اسکورت نفتکش‌های این شیخ نشین، پرچم خود را بر نفتکش‌های کویتی نصب کرد و با این کار یک عامل فشار جمهوری اسلامی ایران بر کشورهای عربی منطقه را که حامی صدام بودند، سلب نمود. هم‌چنین در این دوره، ما شاهد بمباران اسکله‌ها و سکوهای نفتی ایران (رشادت، سلمان، مبارک) و ناوهای ایرانی سهند، جوشن و ایران اجر توسط نیروهای آمریکایی هستیم. (اردستانی، ۱۳۷۸: ۱۷۰) البته علی‌رغم حمایت‌های گسترده‌ی نظامی و سیاسی-اقتصادی آمریکا و متحدانش از رژیم بعثی در این دوره، راهبرد غیرواقع‌بینانه‌ی آمریکا در مورد جنگ عراق و ایران در مقایسه با هدف‌های آن ناکام ماند.

روابط ایران و آمریکا در دهه‌ی دوم انقلاب بر مبنای دیپلماسی اجبارآمیز یکجانبه قرار داشت. نوع تعاملات ایران و آمریکا در دهه‌ی دوم انقلاب ایران متأثر از شرایط کلان نظام بین‌الملل پس از فروپاشی شوروی و تمایل ایالات متحده به شکل دهی به نظم هژمونیک جهانی است.

دولتمردان آمریکا پس از جنگ سرد با طرح نظریه‌ی نظم نوین جهانی در حقیقت در جهت تحقق هژمونی بودند. در منطقه‌ی خاورمیانه این راهبرد به مقابله با ایران و عراق ترجمه می‌شد. بر این اساس، به گفته‌ی مارتین ایندایک مدیر امور خاور نزدیک و آسیای جنوبی در

شورای امنیت ملی آمریکا، راهبرد جدید انتخاب‌شده کلیتون بر راهبرد مهار دوگانه و ضعیف نگه داشتن هر دو کشور تأکید داشت. (Saltiel and Purcell, 1999: 14)

پایه‌های سیاسی مهار دوجانبه بر چهار محور استوار بود که عبارتند از انزوای سیاسی، تحریم اقتصادی، اقدامات پنهان جاسوسی و فشار نظامی. از منظر سیاسی ایالات متحده به دنبال انزوای سیاسی و دیپلماتیک ایران از سیستم امنیت منطقه‌ای و جریان صلح خاورمیانه بود، از منظر اقتصادی تصویب تحریم‌های بین‌المللی علیه عراق و تحریم یکجانبه‌ی آمریکا علیه ایران (مثل قانون داماتو) دنبال شد، اقدامات جاسوسی توسط سیا عمدتاً مبتنی بر ارتباطات با اپوزیسیون خارجی بود.

فشارهای نظامی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران که مدنظر این مقاله هستند نیز به چندین شیوه از اوایل دهه‌ی ۹۰ انجام گرفت که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم:

#### الف) طرح ترتیبات امنیت دسته‌جمعی منطقه‌ای به رهبری آمریکا

این طرح در ۱۰ مارس ۱۹۹۱ در نشست ریاض مورد قبول وزرای خارجه‌ی اعضای شورای همکاری خلیج فارس قرار گرفت. این طرح که در دوران بوش بر اساس بازدارندگی دسته‌جمعی در برابر هرگونه حمله‌ی کشورهای خارج پیمان به‌خصوص ایران و عراق ارائه شد، در دوران کلیتون نیز تداوم یافت. طرح جدید امنیتی آمریکا برای تأمین امنیت خاورمیانه پس از جنگ سرد دو رکن اصلی داشت: ۱- خرید تسلیحاتی کشورهای عضو شورا در کنار تحریم تسلیحاتی ایران؛ ۲- حضور مستقیم آمریکا در پایگاه‌های نظامی در خاورمیانه برای آموزش این کشورها و انجام مانورهای نظامی مشترک. (Rolin and Archer, 1996: 391) در زمینه‌ی فروش تسلیحات، کشورهای عربی پس از علمیات طوفان صحرا به‌طور فزاینده‌ای خواستار تسلیحات نظامی فوق پیشرفته شدند. عربستان در سال ۱۹۹۳، ۳۵ میلیارد دلار معادل ۶۶۷ درصد بودجه‌ی کشور را به خریداری نظامی اختصاص داد و میزان خرید تسلیحات در سال ۱۹۹۴ هم از ۴۰ درصد بودجه‌ی کشور بالغ می‌شد. بنابراین، فروش تسلیحات پیشرفته از سوی آمریکا به متحدان منطقه‌ای و تحریم ایران از دستیابی به چنین تسلیحاتی یکی از

ابزارهای فشار بر ایران برای تضعیف نظامی ایران و برتری متحدان منطقه‌ای آمریکا بود.

(Wilson and Geraham, 1994: 56-60)

### ب) راهبرد افزایش حضور در خاورمیانه از سوی آمریکا

دومین شیوه‌ی فشار بر ایران از سوی آمریکا، تأسیس پایگاه‌های نظامی در کشورهای منطقه و حضور همه‌جانبه‌ی نظامی در خلیج فارس و انجام مانورهای مشترک نظامی با کشورهای عربی به منزله‌ی تهدید ایران برای تغییر رفتار بود. آمریکا که تا قبل از جنگ ۱۹۹۱ پایگاه نظامی در منطقه نداشت، پس از جنگ به تأسیس پایگاه‌های زیر اقدام کرد.

جدول شماره‌ی ۲ - پایگاه‌های اصلی نیروهای آمریکایی در خاورمیانه (Davis, 2012)

نیروی هوایی	نیروی دریایی	نیروی زمینی
احمد الجابر (کویت)	منامه (بحرین)	اردوگاه آریجان (کویت)
علی‌السالم (کویت)	اردوگاه کومان‌دو (کویت)	اردوگاه دوحه (کویت)
الظرفا (امارات متحده‌ی عربی)	دوحه (قطر)	دهکده‌ی اسکان (عربستان سعودی)
الخبر (عربستان سعودی)	هرقده (مصر)	القره (مصر)
دهکده‌ی اسکان (عربستان سعودی)	جده (عربستان سعودی)	شرم‌الشیخ (مصر)
مصیره (عمان)	مصیره (عمان)	جزیره‌ی تیران (مصر)
المصنعا (عمان)	المحرق (بحرین)	
شاهزاده سلطان (عربستان سعودی)	دیگوگارسیا (اقیانوس هند)	
شیخ عیسی (بحرین)		
ثمریت (عمان)		
العدید (مصر)		

## تأسیسات لجستیکی آمریکا در خاورمیانه

نیروهای هوایی	نیروی دریایی	نیروی زمینی
فجیره (امارات متحده‌ی عربی)	عدن (یمن)	اردوگاه السیلیه (قطر)
شهر کویت (کویت)	عقبه (اردن)	اردوگاه دوحه (کویت)
منامه (بحرین)	جیبوتی (جیبوتی)	اردوگاه اسنوپس (قطر)
مصیره (عمان)	دوحه (قطر)	سایت ۵۱ رژیم صهیونیستی
شهر سیب (عمان)	فجیره (امارات متحده‌ی عربی)	سایت ۵۳ رژیم صهیونیستی
ثمریت (عمان)	هرقده (مصر)	سایت ۵۴ رژیم صهیونیستی
العدیده (قطر)	جیل علی (امارات متحده‌ی عربی)	دمام (عربستان)
	جده (عربستان)	فالکون ۷۸ (قطر)
	مینا الاحمدی (کویت)	دوحه (قطر)
	مینا القبوس	جده (عربستان)
	مینا سلمان (بحرین)	جیل (عربستان)
	مینا زاید (امارات متحده‌ی عربی)	مینا قبوس (عمان)
	پورت سعید (مصر)	مینا سلمان (بحرین)
	بندر سوئز (مصر)	ام سعید (قطر)
		ینبوع (عربستان)

## تأسیسات آموزشی

نیروهای هوایی	نیروی دریایی	نیروی زمینی
دمام (عربستان سعودی)	بنی سوئز (مصر)	شهر نظامی مبارک (مصر)
ظهران (عربستان سعودی)	قاهره‌ی غربی (مصر)	ناحیه‌ی عدیری (کویت)
حفوف (عربستان سعودی)	شاهد موفق (اردن)	
جده (عربستان سعودی)		

		خمیس مشیط (عربستان سعودی)
		شهر ملک خالد (عربستان سعودی)
		ریاض (عربستان سعودی)
		طائف (عربستان سعودی)
		تبوک (عربستان سعودی)

#### اشکال دیپلماسی اجبار آمیز آمریکا علیه ایران (از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۲)

به قدرت رسیدن نومحافظه‌کاران در سال ۲۰۰۱ و وقوع حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر به منزله‌ی نقطه‌ی عطف سیاست خارجی آمریکا در عرصه‌ی جهانی باعث شد تا جرج بوش با کمک مشاوران نومحافظه‌کار خود سیاست تهاجمی نوینی را با هدف ایجاد تغییرات گسترده در راستای منافع ملی آمریکا اتخاذ کند. برآیند این تغییر رفتار آمریکا در خاورمیانه و در قبال ایران را می‌توان در گذار از سیاست تغییر رفتار ایران به تغییر رژیم دید.

ایالات متحده در چارچوب فضای بین‌المللی پس از ۱۱ سپتامبر با مطرح کردن موضوع مبارزه با تروریسم به‌رغم همکاری ایران به‌عنوان حامی اصلی گروه‌های افغانی ضد طالبان در قالب ائتلاف شمال در براندازی حکومت طالبان، از سوی دولت بوش به‌عنوان یکی از اعضای محور شرارت قرار گرفت که باید برانداخته شوند. بوش در سخنرانی ۲۹ ژانویه‌ی ۲۰۰۲ در نشست مشترک اعضای کنگره و سنای آمریکا، از کشورهای عراق، کره‌ی شمالی و ایران به‌عنوان «محور شرارت» نام برد که با تولید سلاح‌های غیرمتعارف امنیت ایالات متحده و جهان را تهدید می‌نمایند.

هدف آمریکا از طرح ایده‌ی محور شرارت، کسب مشروعیت برای اقدام به حمله (به تعبیر بوش پیش‌دستانه و پیش‌گیرانه) علیه ایران بود که به‌زعم آنها حامی تروریسم، تکثیرکننده‌ی سلاح‌های کشتار جمعی و ناقض حقوق بشر بود. راهکار نومحافظه‌کاران برای نیل به این هدف بر سه محور استوار بود:

۱) سازماندهی مخالفان ایران متشکل از جمهوری خواهان و دموکرات‌ها که طرح تغییر رژیم ایران را در رسانه‌ها، مراکز سیاستگذاری و در میان نخبگان و جامعه‌ی آمریکا دنبال می‌کردند؛

۲) کمک مالی و نظامی به گروه‌های ایرانی مخالف رژیم ایران در قالب‌های رسمی؛

۳) افزایش فشار در حوزه‌های داخلی و بین‌المللی برای سلب مشروعیت از نظام و فراهم‌سازی شرایط و زمینه‌های حمله‌ی نظامی و فروپاشی ایران. (حسینی، ۱۳۸۴: ۳۰)

سیستم فکری نومحافظه‌کاران در قالب شخصیت‌های حقیقی و حقوقی (مرکز امریکن اینتر پرایز، مؤسسه‌ی مطالعاتی واشنگتن برای خاور نزدیک و هفته‌نامه‌ی جمهوری نو) محورهای عملیاتی‌ای را برای سیاست خارجی آمریکا در راستای هدف تغییر رژیم ایران بیان می‌کردند. به‌عنوان نمونه، خانم دانیل پلتکا در سال ۲۰۰۵ عقیده دارد که آمریکا باید:

- هم‌چون جنگ سرد از ابزارهای دیپلماتیک و اقتصادی برای خدشه‌دار کردن اعتبار ایران بهره برده، حول محور حقوق بشر تمرکز کرده و از جنبش‌های دانشجویی و کارگری حمایت کند؛
- باید اتحادیه‌ی اروپا و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را متقاعد کند که در پرونده‌ی هسته‌ای ایران موضع‌گیری مقتدرانه و محکم اتخاذ کنند تا پرونده‌ی هسته‌ای ایران به شورای امنیت ارجاع گردد؛
- آمریکا باید رهبری تهدید ایران را مدیریت کند. (Pletka, 2005)

باراک اوباما نیز هرچند در سال ۲۰۰۸ با شعار تغییر و به‌ویژه گفتگوی مستقیم با مقامات ایرانی بر سر کار آمد، ولی در عمل مشخص ساخت که در نظام تصمیم‌گیری آمریکا، ساختارهای ثابت اجازه‌ی مانور محدودی در اختیار افراد می‌گذارند، اوباما با شدت بیش‌تری همان سیاست‌های نظامی‌گرایانه علیه ایران را پیش برد و در طول چهار سال نخست ریاست جمهوری خود از شدیدترین ابزار دیپلماسی اجبارآمیز علیه ایران استفاده کرد. در طول سال‌های اخیر نیز باراک اوباما با مطرح ساختن مداوم شعار «همه‌ی گزینه‌ها روی میز است»، با شدت کوشیده تا دیپلماسی اجبارآمیز را علیه ایران به‌کار ببرد. (Golberg, 2012: 2)

بر اساس چنین راهبردی، آمریکا در طول این سال‌ها از اشکال متنوعی از دیپلماسی اجبارآمیز به صورت مستقیم و غیرمستقیم علیه جمهوری اسلامی ایران بهره برده است که در ادامه به بررسی آنها پرداخته شده است:



## الف) نمایش قدرت و افزایش حضور نظامی در منطقه برای تغییر رفتار ایران در پذیرش تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای خود

به تعبیر کیت پین از تحلیل‌گران مرکز مطالعاتی واشنگتن برای خاور نزدیک<sup>1</sup> دیپلماسی نمایش قدرت آمریکا شامل ترساندن ایران با استفاده از حربه‌ی نظامی برای تغییر رفتار خود است. (Payne, 2007: 2) بر این اساس، تهدیدات مداوم استفاده از نیروهای مسلح و نیز اعلام رسمی روی میز بودن گزینه‌ی اقدام نظامی علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران و امکان حمله‌ی نظامی محدود از این نوع دیپلماسی اجبارآمیز است. دولت بوش به‌طور مداوم اعلام می‌نمود که ایالات متحده گزینه‌ی نظامی در مورد ایران را کنار نگذاشته و اگر دیگر گزینه‌ها در توقف برنامه‌ی هسته‌ای ایران ناکام بمانند، چاره‌ای جز استفاده از نیروی نظامی نخواهد بود. (Kam, 2008: 97-106) در این راستا، آمریکا سعی کرده است تا به‌طور متناوب از طریق اعزام ناوهای هواپیمابر به منطقه و برگزاری مانورهای نظامی تاکتیکی با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به نوعی ایران را به پذیرش قطعنامه‌ی آژانس و شورای امنیت ملزم کند. (Payne, 2007: 3) مقارن با چنین تحولاتی بزرگ‌نمایی تهدید ایران و میلیتاریزه کردن شرایط امنیتی خاورمیانه و تقویت روند فروش تسلحات به کشورهای هم‌پیمان به نوعی اعلام خطر به ایران است، با این مضمون که هر چه تلاش ایران در پیشرفت برنامه‌ی هسته‌ای بیش‌تر شود، حضور آمریکا در منطقه از یک‌سو و ارتباطات نظامی آمریکا با کشورهای منطقه از سوی دیگر نیز گسترش می‌یابد که این امر به‌طور فزاینده‌ای آرمان اصلی ایران را که خروج نیروهای خارجی از خلیج فارس است، بیش‌تر تضعیف می‌کند. این امر در دوران حکومت نئوکان‌ها بر کاخ سفید در رهنمودهای آیزن‌هاور به دولت بوش به وضوح مشاهده می‌شود که تصریح می‌کند: «به‌منظور جلوگیری از ماجراجویی ایران در امنیت خلیج فارس، ایالات متحده باید به ارائه‌ی یک بسته‌ی امنیتی و انتقال سلاح‌های پیشرفته به‌عنوان بخشی از تلاش‌ها برای اجبار به ایران به‌منظور منصرف شدن از برنامه‌ی هسته‌ای بپردازد.» (Eisenstaedt, 2007: 7) به همین منظور،

1 - The Washington institute for the near East Policy

دولت آمریکا در جولای ۲۰۰۷ اعلام کرد که قصد فروش گسترده‌ی تسلیحات و اقلام نظامی به هفت کشور عرب منطقه شامل عربستان سعودی، مصر، امارات، کویت، بحرین، قطر و عمان دارد. این اقلام به ارزش تقریبی ۲۶-۲۵ میلیارد دلار بود. (Wunderle and Briere, 2008: 13)

آمریکا پس از دهه‌ی نخست قرن ۲۱ کماکان کوشیده است جهت مقابله با توان بازدارندگی ایران با هزینه‌ی کشورهای عرب منطقه، سلاح‌هایی که توان موشکی و هوایی ایران را تضعیف می‌کند، در کشورهای منطقه انباشت نماید. در جدول شماره‌ی ۳، آمار رسمی خریدهای نظامی کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس از آمریکا و سایر کشورهای غربی آورده شده است. همان‌طور که از جدول زیر بر می‌آید، در این سال میزان خریدهای تسلیحاتی کشورهای منطقه در مجموع به بیش از ۱۳۷ میلیارد دلار رسیده است.

جدول ۳: میزان خرید تسلیحات نظامی توسط کشورهای حوزه خلیج فارس از ۲۰۰۲-۲۰۰۰ (ارقام به میلیون دلار می‌باشد)

نام کشور زبان	۲۰۰۰-۰۲	۲۰۰۲-۰۴	۲۰۰۴-۰۶	۲۰۰۶-۰۸	۲۰۰۸-۱۰	۲۰۱۰-۱۲
عربستان	۵۱۶۷۷	۴۹۱۳۴	۴۹۴۶۳	۶۹۷۰۳	۸۱۷۶۰	۹۱۴۰۰
امارات	۶۴۱۸	۶۱۹۶	۴۷۰۳	۴۱۰۰۸	۳۰۰۷۲	۱۷۹۷۰
عمان	۴۹۸۰	۵۳۱۱	۵۲۱۹	۶۹۸۳	۹۰۰۲	۸۴۵۰
کویت	۷۸۵۶	۷۷۴۶	۶۰۵۲	۷۷۷۵	۱۳۸۷۲	۷۹۶۰
قطر	۳۲۰۸	۴۲۰۶	۴۷۴۶	۳۶۸۹	۱۸۲۲	۶۵۷۰
بحرین	۷۲۴	۷۳۰	۷۸۱	۱۰۹۱	۱۲۸۶	۱۶۲۰
مجموع	۷۴۸۶۵	۷۳۳۲۳	۷۰۹۶۴	۱۱۰۲۴۹	۱۳۷۸۱۴	۱۳۶۰۱۰

(SIPRI Arm Transfer Database, 2012)

هم‌چنین ایالات متحده در بین سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۶، محموله‌ی نظامی‌ای با ارزش بیش از ۳۰ میلیارد دلار به رژیم صهیونیستی به‌منظور تقویت توان تهاجمی این رژیم تحویل داده است. (SIPRI YEARBOOK, 2007) در کنار این اقدامات، گسترش پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه و نیز حضور صدها هزار نیروی نظامی آمریکایی در دو کشور عراق و افغانستان، فضایی را برای ایالات محده فراهم کرده تا از این فرصت برای اعمال فشار بیش‌تر بر ایران بهره‌برد، اما همین حضور مستقیم در عراق و

افغانستان نه تنها نتیجه نداد، بلکه تا حد زیادی آسیب‌پذیری نیروهای آمریکایی را افزایش داده و باعث محدود شدن آزادی عملکرد ایالات متحده جهت اقدام نظامی مستقیم علیه ایران گردید.

### ب) گسترش همکاری نظامی با کشورهای اروپایی (در قالب ناتو) علیه ایران

به موازات افزایش همکاری‌های نظامی آمریکا و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، گسترش همکاری سه کشور اتمی عضو ناتو (ایالات متحده، انگلستان و فرانسه) به‌منظور اعمال فشار بر ایران مورد توجه ایالات متحده قرار گرفت تا تهدید استفاده از ناتو در سرنوشت رژیم کشورهای تهدیدکننده همانند مورد افغانستان، باعث نرمش ایران در پرونده‌ی هسته‌ای شود. (Tertrais, 2007: 18) در این راستا، برخی کارشناسان مدعی‌اند که در رزمایش مشترک کشورهای آمریکا، انگلستان، فرانسه و برزیل در سواحل ایالات کارولینای شمالی، شناورهای جنگی، محاصره‌ی دریایی ایران را تمرین کرده‌اند. پس از پایان رزمایش، ناو تئودور روزولت به همراه هشتاد هواپیمای خود به خلیج فارس فرستاده شد. (Salhani, 2008)

در ادامه‌ی اقدام ضد ایرانی کاخ سفید، دولت آمریکا در راستای نمایش فلج‌سازی توان بازدارندگی موشکی ایران اقدام به برگزاری مانور طرح دفاع موشکی خود با همکاری کشورهای اروپایی نمود. (Rozoff, 2010) آمریکا هم‌چنین از سال ۲۰۱۱ تلاش کرد با عنوان مقابله با تهدید نظامی ایران طرح دفاع موشکی خود را با همکاری کشورهای اروپایی به‌ویژه لهستان و رومانی در اروپا مستقر سازد.<sup>۱</sup> هدف اصلی این مانور آن بود که اصلی‌ترین ابزار نظامی بازدارندگی ایران را بی‌اثر و آن را خلع سلاح و آسیب‌پذیر کند تا دیپلماسی اجبارآمیز آمریکا بهتر عمل نماید.

### ج) تهدید حمله‌ی مستقیم نظامی

بحث حمله‌ی نظامی به ایران به‌منظور جلوگیری از پیشرفت برنامه‌ی هسته‌ای و تسلط ایران بر چرخه‌ی سوخت به دو شکل از سوی مقامات و متفکران آمریکایی طرح شده است:

۱ - با امضای قرارداد امنیتی بین آمریکا و رومانی در مارس ۲۰۱۲ سیستم نظارتی طرح دفاع موشکی در رومانی عملیاتی شد.

ج-۱) تهدید به حمله‌ی محدود نظامی: این سناریو بر پایه‌ی تهدید به حمله‌ی هوایی به تعداد محدودی از مراکز هسته‌ای و موشکی ایران به منظور کند نمودن پیشرفت ایران قرار دارد. (اکبری، ۱۳۸۷: ۱۸۸)

در این میان، سخنان رابرت گیتس، وزیر دفاع وقت آمریکا در مورد حمله‌ی نظامی به ایران بسیار قابل توجه است. رابرت گیتس در ۲۰ نوامبر ۲۰۰۷ در سخنرانی خود در پایگاه هوایی وایتمن عنوان کرد که تا زمانی که ایران به جاه‌طلبی‌های هسته‌ای خود ادامه دهد، گزینه‌ی نظامی هم‌چنان روی میز قرار خواهد داشت. وی در عین حال اضافه کرد: «نظر خود من این است که یک جنگ دیگر، آخرین چیزی است که خاورمیانه در حال حاضر نیاز دارد.» (عسگریان، ۱۳۸۶: ۸۸)

منتقدان این طرح بر آنند که هرچند حمله‌ی نظامی محدود می‌تواند به کند شدن فعالیت‌های ایران کمک کند، اما مشکلات و معضلات مهمی در این طرح وجود دارد که شامل امکان وجود مراکز پیشرفته‌ی هسته‌ای و نظامی اعلام‌نشده، استقرار این مراکز در مناطق شهری و از همه مهم‌تر امکان گسترش حمله‌ی محدود به جنگ گسترده به دلیل توانایی واکنش ایران است. (McFaul and others, 2007: 125) به هر صورت، تهدید استفاده از حمله‌ی محدود نظامی یکی از اشکال دیپلماسی اجبارآمیز علیه ایران است.

بحث به‌کارگیری گزینه‌ی نظامی علیه ایران در سال‌های اخیر در سخنان مقامات مختلف آمریکایی به‌خصوص رئیس‌جمهور او‌یاما، همواره تکرار می‌شود. مسأله‌ی به‌کارگیری نیروی نظامی علیه ایران حتی در مبارزات انتخاباتی کاندیداهای ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۱۲ به‌طور جدی مطرح بوده است. از این‌رو، تهدید ایران به کاربرد نیروی نظامی به‌ویژه در مورد مسأله‌ی هسته‌ای ایران تا حدی گسترده شده که می‌توان ادعا نمود میزان موفقیت آمریکا در کاربرد تهدید علیه ایران و میزان مقاومت ایران اسلامی می‌تواند بر کارآمدی دیپلماسی اجبارآمیز در صحنه‌ی بین‌المللی به‌عنوان ابزار اعمال فشار تأثیر بگذارد.

هم‌چنین در همین راستا، ابعاد اجبارآمیز دیپلماسی آمریکا در تقویت ارتباط با کشور جمهوری آذربایجان و آموزش نظامی گروه‌های قومی تجزیه‌طلب در این کشور به‌منظور ایجاد

نا آرامی و درگیری‌های فرسایشی قومی در ایران نیز مشهود است. سیمور هرش بیان می‌کند که سیا به آموزش و تجهیز نظامی گروه‌های قومی تجزیه‌طلب ایران به منظور تغییر رژیم و یا حداقل تغییر رفتار ایران پرداخته است. (Hersh, 2006)

### ج- ۲) تهدید به حمله‌ی گسترده‌ی نظامی و تغییر رژیم

تهدید آمریکا در اقدام به حمله‌ی تمام‌عیار نظامی و تغییر رژیم ایران به ۲ شیوه‌ی زیر بیان شده است:

#### ج-۲-۱) حمله‌ی هوایی براساس مدل افغانستان:

طرفداران این طرح استدلال می‌کنند که ایران گزینه‌ی تعلیق درازمدت و یا پیروی از مدل لیبی را نخواهد پذیرفت. در چنین شرایطی حتی پذیرش داشتن غنی‌سازی آزمایشگاهی برای ایران به دلیل امکان تسلط علمی این کشور به چرخه‌ی غنی‌سازی نیز در درازمدت تهدید علیه امنیت آمریکاست و در مجموع، بایستی حکومت ایران در راستای حفظ و تأمین منافع بلندمدت ایالات متحده در خاورمیانه و نیز دفع خطر تصوری ایران برای متحدان منطقه‌ای آمریکا در خلیج فارس تغییر کند. (McFaul and others, 2007: 126-128)

در همین زمینه، توماس مک اینری مشاور سابق و معاون رئیس ستاد هوایی آمریکا بر آن است که تغییر نظام ایران باید بر اساس مدل افغانستان قرار بگیرد که بر پایه‌ی اصول زیر است: «عملیات گسترده‌ی هوایی به همراه عملیات پنهان حمایت از ناراضیان داخلی همان‌طور که در افغانستان اجرا شد، می‌تواند با استفاده از گروه‌های قومی غیرفارس برای سرنگونی رژیم ایران طرح‌ریزی شود.» (McInerney, 2005)

مقامات نظامی و سیاسی آمریکا به‌ویژه تحت فشار صهیونیست‌ها در موقعیت‌های مختلف به کارگیری گزینه‌ی نظامی علیه ایران را مطرح کرده‌اند. به‌طور مثال، باراک اوباما در سال ۲۰۱۲ در اجلاس آپیاک، بزرگ‌ترین لابی صهیونیست‌ها در آمریکا بیان کرد: «رهبران ایران باید بدانند که من هیچ تأخیری در به کارگیری نیروی نظامی در تأمین منافع آمریکا نخواهم کرد.» (The New York

(Times, 2012) البته در همین چارچوب، برخی از تحلیل‌گران آمریکایی نیز به‌طور جدی نتیجه‌بخش بودن گزینه‌ی نظامی علیه ایران را در طول سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ زیر سؤال برده‌اند.<sup>۱</sup>

### ج-۲-۲) تهدید به حمله از طریق جبهه‌ی عملیاتی خزر:

نیروهای نظامی بریتانیا و آمریکا در سال ۲۰۰۴، تمرین نظامی مشترکی انجام دادند که بخشی از طرح TIRANNT (اقدامات در مناطق نزدیک ایران) بود. هدف اصلی این تمرین، کسب آمادگی برای حمله‌ی گسترده‌ی نظامی از نزدیک‌ترین راه به تهران (شمال ایران) بود. (Plesch and butcher, 2007: 46) چنین مانورهایی همراه با تأسیس پایگاه‌های امنیتی مشترک و مراکز نظامی موقتی در جمهوری آذربایجان که هدف آن ارتقای قابلیت تحرک نیروهای آمریکایی در مرز ایران است که یکی از نمونه‌های بارز انواع دیپلماسی اجبارآمیز برای تغییر رفتار هسته‌ای ایران به حساب می‌آید.

### د) همکاری آمریکا و رژیم صهیونیستی در اعمال فشار بر ایران

بدون شک قدرتمند شدن ایران موازنه‌ی قدرت در منطقه را به ضرر رژیم صهیونیستی و به نفع گروه‌های مقاومت لبنانی و فلسطینی برهم زده و باعث تقویت آن گروه‌ها خواهد شد. بنابراین، جای تعجبی وجود ندارد که رژیم اشغالگر قدس بیش‌تر از ایالات متحده علاقمند به استفاده از نیروی نظامی و یا تهدید استفاده‌ی آن برای اعمال فشار بر ایران باشد. از این‌رو، همکاری آمریکا و رژیم صهیونیستی علیه برنامه‌ی هسته‌ای ایران مورد توجه قرار می‌گیرد.

همکاری نظامی آمریکا و رژیم صهیونیستی طی سال‌های اخیر در چارچوب اعمال فشار بر ایران به اجرای دو مانور نظامی از سوی این رژیم انجامید. یکی از این مانورها در صحرای نقب با نصب ماکت‌هایی شبیه به تأسیسات اتمی ایران و نیز به‌صورت مشترک میان نیروهای آمریکا و واحدهایی از ارتش صهیونیستی به اجرا گذاشته شد و دیگری مانور هوایی آن بود که در حریم

۱ - به‌طور مثال، بنگرید به مصاحبه‌ی کالین پاول وزیر دفاع پیشین آمریکا در سال ۲۰۱۱ می‌گوید: «گزینه‌ی نظامی بسیار محدود است و مسئولان آمریکا در کاربرد آن علیه ایران باید بسیار دقت کنند.»

<http://abcnews.go.com/Politics/colin-powell-military-options-limited-iran/story?id=14944591>

هوایی اردن و عراق و با مشارکت سه اسکادران F15s برگزار شد که در این مانور بمب‌افکن‌های اسرائیلی از خدمات سوخت‌گیری در آسمان و نیز کمک‌های اطلاعاتی - ماهواره‌های آمریکا برخوردار بودند. (Zunes, 2008)

هم‌چنین به‌منظور انجام هماهنگی‌های مشترک بین رژیم صهیونیستی و آمریکا گروهی تحت عنوان گروه نظامی - سیاسی مشترک (JPMG) از سوی مقامات ارشد پنتاگون، سیا، شورای روابط خارجی آمریکا و موساد تشکیل شده است که بر پیشرفت برنامه‌ی هسته‌ای ایران متمرکز می‌باشد. (Freilich, 2007:6)

علی‌رغم این‌که محدودیت‌ها و خطرات زیادی در به‌کارگیری نیروی نظامی علیه برنامه‌ی هسته‌ای ایران برای ایالات متحده وجود دارد؛ با این حال، به دلایل متعددی گزینه‌ی نظامی همچنان به‌عنوان بخش کلیدی راهبرد آمریکا در برابر ایران قرار دارد. مقامات آمریکایی به‌طور مکرر تأکید کرده‌اند که هیچ گزینه‌ای را در رابطه با برخورد با برنامه‌ی هسته‌ای ایران نباید نادیده انگاشت. این حرف نشان‌دهنده‌ی درک این موضوع است که تهدید نظامی معتبر، برای حمایت از بخش‌های دیگر راهبرد آمریکا ضروری است.

به بیان دیگر، از دید مقامات آمریکایی به‌منظور آن‌که فشارهای اقتصادی و دیپلماتیک دولت آمریکا شانس برای موفقیت داشته باشد، رهبران ایران باید بدانند که ایالات متحده از نیت راهبردی آنها باخبر است و آماده است در صورتی که دیگر گزینه‌ها به شکست انجامید، از قوه‌ی قهریه استفاده کند. بدون چنین بخش قهریه‌ای حکومت ایران خیلی سریع خواهد فهمید که در صورت عدم اجرای خواسته‌های بین‌المللی عملاً هیچ پیامدی برای آن به‌وجود نخواهد آمد. (عسگریان، ۱۳۸۶: ۱۳۹) بنابراین، به‌منظور جلوگیری از راه یافتن چنین تفکری به مقامات دولت جمهوری اسلامی ایران، انجام چنین مانورها و تهدیداتی به‌زعم ایالات متحده ضروری می‌باشد.

رهبران رژیم صهیونیستی در طول سال‌های گذشته با اغراض سیاسی کوشیده‌اند مسأله‌ی تهدید نظامی علیه ایران را همواره فعال نگاه دارند و اجازه ندهند رهبران آمریکا با محاسبات عقلایی از این گزینه منصرف شده و یا فشار را بر ایران کاهش دهند. این مسأله در آغاز سال ۲۰۱۲

شدت بیش‌تری گرفت و رهبران این رژیم حتی با طرح به‌کارگیری گزینه‌ی نظامی اسرائیل علیه ایران موفق شدند با به‌انفعال کشاندن رهبران آمریکا آنها را وادار بر تشدید فشارها بر ایران کنند. رهبران آمریکا که خود همواره شعار به‌کارگیری نیروی نظامی علیه ایران را سر می‌دادند، ناگهان با این تهدید روبرو شدند که در صورت آغاز اقدام نظامی توسط رژیم صهیونیستی آنها درگیر یک رویارویی نظامی واقعی با ایران خواهند شد که به‌هیچ‌وجه آمادگی آن را ندارند. البته رهبران رژیم صهیونیستی نیز خود بیش از هر کس به ضعف‌های ذاتی خود در رویارویی نظامی با ایران واقف هستند، ولی در این مانور سیاسی موفق به تحمیل نظرات خود بر رهبران آمریکا شدند. این مسأله بار دیگر بر ظرایف دیپلماسی اجبارآمیز صحنه می‌گذارد: تهدید به‌کارگیری نیروی نظامی توسط کشور الف (در این مورد رژیم صهیونیستی) علیه کشور ب (در این مورد ایران) برای تأثیرگذاری بر فرآیند تصمیم‌گیری در کشور ج (در این مورد آمریکا).

به هر حال، در این مورد آمریکا کوشید با تشدید فشار بر ایران، دادن امتیازات متعدد به اسرائیلی‌ها و حتی طرح مجدد گزینه‌ی نظامی علیه ایران، ابتکار عمل نظامی را از دست آنها خارج کند. هم‌چنین دولت اوباما در سال ۲۰۱۲ با توجه در آستانه‌ی انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده و انتقادات فزاینده از سیاست خارجی این کشور توسط رقیب جمهوری‌خواهش («امیت رامنی») که به صراحت از حمله‌ی نظامی علیه ایران صحبت می‌کند، فشارها و تهدیدات نظامی خود علیه تمامیت ارضی جمهوری اسلامی ایران را به شدت افزایش داده است. در همین زمینه، مرکز سیاست‌گذاری فراحزبی (Bipartisan Policy Center) که یک گروه مستقل و متشکل از مقام‌های سیاسی و نظامی کنونی و سابق دولت آمریکاست، در گزارشی که در فوریه‌ی ۲۰۱۲ منتشر کرد، اعلام نمود بزرگ‌ترین بخت برای متوقف کردن تلاش ایران در جهت به دست آوردن سلاح هسته‌ای (به‌زعم آنها)، نمایش عزم ایالات متحده برای کاربرد نیروی نظامی برای توقف آن است.

این گروه فهرستی از توصیه‌های خود را برای توقف این برنامه اعلام کرده است که از جمله‌ی آنها می‌توان به تقویت ناوگان نظامی آمریکا در خلیج فارس، افزایش عملیات نامحسوس در ایران و شدت بخشیدن به حملات لفظی در مقابل این کشور اشاره کرد. در این گزارش آمده



است: «ایالات متحده باید نشان دهد که یک گزینه‌ی پیش روی ایران است: این کشور می‌تواند از طریق مذاکرات، برنامه‌ی اتمی خود را متوقف کند یا این‌که برنامه‌ی هسته‌ای این کشور به‌وسیله‌ی عملیات نظامی آمریکا یا اسرائیل نابود خواهد شد.» (Zuckerman, 2012)

در همین زمینه برخی از توصیه‌های ارائه‌شده به‌وسیله‌ی این گروه عبارتند از:

- آمریکا عزم خود را برای به‌کارگیری نیروی نظامی نشان دهد؛
- افزایش عملیات نامحسوس سازمان‌های جاسوسی آمریکا و کشورهای غربی در ایران؛
- تقویت ناوگان پنجم دریایی آمریکا در خلیج فارس و دریای عمان با افزایش تعداد ناوهای هواپیمابر در منطقه؛
- افزایش توانایی صادرات نفت خام از کشورهایی مانند عربستان سعودی از طریق مسیرهای جایگزین به‌جای تنگه‌ی هرمز؛
- تقویت نیروهای مسلح کشورهای عربستان سعودی، کویت، عمان و امارات متحده‌ی عربی از طریق فروش تسلیحات پیشرفته به آنها.

این گروه می‌افزاید که آمریکا باید این توانایی را در خود ایجاد کند که در صورت نیاز با عملیات محدود نظامی، تأسیسات اتمی ایران را از بین ببرد. این گزارش بدون تأکید بر عملیات نظامی به‌عنوان راه‌حل پایان دادن به مناقشه‌ی هسته‌ای ایران، می‌افزاید که چنین عملیاتی شامل چندین هفته عملیات هوایی برای حمله به تأسیسات کلیدی هسته‌ای و نظامی خواهد بود. (Zuckerman, 2012)

بنابراین، با توجه به مطالب فوق باید گفت که در دهه‌ی سوم انقلاب با توجه به تغییر هدف دولت آمریکا از تغییر رفتار به تغییر رژیم ایران، بیش‌تر از دو دهه‌ی گذشته، آمریکا از دیپلماسی اجبارآمیز علیه ایران استفاده کرده است. البته به این نکته نیز باید اشاره نمود که در سال‌های اخیر، درگیر بودن آمریکا در گرداب عراق و افغانستان و افزایش فشارهای داخلی به جنگ‌طلبی‌های دولت آمریکا به همراه برداشت تهدیدآمیز از رشد چین در میان سیاست‌مداران ایالات متحده، باعث خروج آمریکا از منطقه و تمرکز روی دریای چین شد. پس از این، آمریکا

سعی کرد از طریق بازی نیابتی با متحدان منطقه‌ای، مخصوصاً عربستان، قطر و ترکیه، منافع خود را در منطقه پیش ببرد. در ادامه و از سال ۲۰۱۱ نیز بیداری اسلامی باعث تقویت جایگاه ایران در منطقه شده است. هم‌چنین این مسأله در مقایسه با شکست سیاست‌های منطقه‌ای ترکیه و سردرگمی عربستان در مورد بحرین، سوریه و هراس این کشور از تحولات دموکراتیک احتمالی آتی، به تقویت هر چه بیش‌تر نقش منطقه‌ای ایران منجر می‌گردد.

این واقعیت‌ها و هم‌چنین مقاومت مردم ایران، آمریکایی‌ها را مجبور کرده تا به ناچار برای حل منازعات منطقه‌ای دست دوستی به‌سوی جمهوری اسلامی ایران دراز کنند. در واقع، با مشاهده و بررسی تحولات چند دهه‌ی اخیر و ابعاد مختلف راهبرد مهار ایران، می‌توان مدعی شد با شکست سیاست‌های آمریکا در مهار ایران تا زمان کنونی، به نظر می‌رسد دولتمردان آمریکایی تعامل و مذاکره را به‌عنوان اولویت خود در سیاست خارجی در قبال ایران قرار داده‌اند؛ ولی این‌که چنانچه تغییر موضعی صرفاً تاکتیکی جدید در سیاست خارجی ایالات متحده در برابر جمهوری اسلامی ایران می‌باشد و یا این‌که تحولات منطقه و نظام بین‌الملل مقامات کاخ سفید را وادار به اتخاذ راهبرد جدیدی در برابر دولت ایران نموده است، خود نیازمند پژوهشی مستقل می‌باشد.

### نتیجه‌گیری

این مقاله در پی واکاوی و بیان شیوه‌های اعمالی دیپلماسی اجبارآمیز توسط ایالات متحده آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران بود. برای این هدف ابتدا به تقسیم‌بندی و بیان نوع تعاملات ایران و آمریکا بر اساس یک چارچوب تعاملی دوجانبه و متأثر از ساختارهای ذهنی و مادی هر دو طرف در سطح کلی پرداخته شد و سپس نحوه و شکل اعمال دیپلماسی اجبارآمیز توسط آمریکا در هر دوره در این چارچوب کلی بیان گردید. از بررسی فوق دو نتیجه‌ی کلی حاصل می‌گردد و آن این است که:

- شکل و شدت استفاده از دیپلماسی اجبارآمیز علیه ایران متأثر از هدف کلی آمریکا و نوع تهدیدی است که آمریکا از سوی ایران احساس می‌کند. مثلاً در دهه‌ی دوم انقلاب اسلامی که میزان احساس تهدید آمریکا از ایران کاهش می‌یابد، هدف آمریکا تغییر رفتار ایران است و بنابراین، اشکال محدودی از دیپلماسی اجباری را شاهد هستیم، اما در دوره‌ی بوش که

احساس تهدید آمریکا از ایران شدت می‌یابد، شکل و نحوه‌ی اعمال دیپلماسی اجباری از سوی آمریکا نیز تشدید می‌شود. بر این اساس، تعاملات تهدیدزایی و تهدیدزدایی دو کنشگر در یک روند تعاملی اهمیت می‌یابند و نه بررسی رویکردهای یک طرف رابطه.

هم‌چنین آمریکا در این سه دهه پس از انقلاب اسلامی ایران با اتخاذ روش‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، تبلیغاتی و ... کوشیده است به انحاء مختلف ایران را تحت فشار قرار داده و با اینکار بر فرآیند تصمیم‌گیری و موضع‌گیری ایران تأثیر بگذارد، اما به علت مقاومت ایران در برابر این فشارها و عدم پیروی از الگوهای مسلط و اوج‌گیری چالش‌های منطقه‌ای و جهانی آمریکا، این کشور در موارد متعددی، آخرین حربه‌ی خود یعنی همان تهدید به کارگیری نیروی مسلح روی آورده است. این تهدیدها به شکل به کارگیری در سخنرانی‌ها (مانند سخنرانی ماه ژوئن ۲۰۰۳ بوش و یا ژانویه‌ی ۲۰۰۶ رایس مبنی بر امکان حمله‌ی نظامی محدود به ایران در صورت عدم تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای) اعلام رسمی روی میز بودن گزینه‌ی نظامی، مانور و جابجایی نیروهای مسلح، ایجاد فضای روانی قریب‌الوقوع بودن حمله‌ی نظامی، حمایت از اقدامات و موضع‌گیری‌های خصمانه‌ی رژیم صهیونیستی علیه جمهوری اسلامی ایران و ... فضای روانی سنگینی را در طول سالیان متمادی ایجاد کرده بود؛ به گونه‌ای که اغلب سیاستمداران کشورهای منطقه و حتی نهادهای اطلاعاتی آمریکا انجام این تهدیدات را قطعی قلمداد می‌کردند. (بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند که انتشار گزارش نهادهای اطلاعاتی آمریکا در ۴ دسامبر ۲۰۰۷، اقدامی برای متفی کردن اقدام نظامی از سوی آمریکا علیه تأسیسات هسته‌ای ایران بوده است. این امر نشان‌دهنده‌ی این موضوع است که بحث حمله‌ی نظامی به حدی گسترده شده بود که نهادهای اطلاعاتی آمریکا را به دلیل ترس از پاسخ ایران به هراس افکنده بود.)

- ایالات متحده در سال‌های اخیر، به‌خصوص از سال ۲۰۰۱ تاکنون که عملاً حضور همه‌جانبه‌ای در جوار مرزهای ایران پیدا کرده، بارها کوشیده است تا اراده‌اش را بر ملت ایران به‌ویژه در بحث هسته‌ای تحمیل کند، اما حضور ناوهای هواپیمابر، صدها هزار نیروی نظامی و تلاش برای بهره‌گیری از آنها برای تحت تأثیر قراردادن فرایند تصمیم‌گیری در ایران هیچ‌گاه به نتیجه‌ای مطلوب نرسیده است و با وجود حجم سنگین این تلاش‌ها از

سوی آمریکا نه تنها ایران در هیچ‌یک از مواضع اصولی‌اش تغییری نداد، بلکه با قدرت بیش‌تری آن مواضع را پیگیری کرده و حتی بسیاری از این اقدامات که در جهت تأثیرگذاری بر مردم طراحی شده بود، نتوانست به نتیجه برسد و تأثیری بر روحیه‌ی مردم ایران داشته باشد. از این‌رو، ایالات متحده علی‌رغم بهره‌مندی از قدرتمندترین نیروی نظامی از لحاظ بودجه‌ی نظامی، فناوری پیشرفته و نیروی انسانی متخصص تا به حال نتوانسته از این توانمندی خود علیه جمهوری اسلامی ایران بهره‌برد، اما این فرایند تداوم دارد و ایالات متحده قطعاً از این ابزار در آینده نیز بهره خواهد گرفت.

با توجه به یافته‌های این پژوهش به‌نظر می‌رسد آمریکا در تلاش برای ترمیم ضعف‌های بنیادین خود در این زمینه برآمده است. از همین‌رو، باید تحرکات و مجموعه اقدامات تبلیغاتی-روانی دشمن را پیگیری کرده و امکان فضاسازی به آن داده نشود. طراحی راهبرد جامع بازدارندگی و فراهم‌آوری سازوکارهای عملیاتی آن و نیز نمایش قدرت بازدارنده از سوی نیروهای مسلح ایران و هم‌چنین پیگیری دیپلماسی عمومی موفق و روشنگرانه از پیشنهاد‌های این مقاله می‌باشند.

باید دقت نمود که هر چند آمریکا (و رژیم صهیونیستی) تلاش کرده‌اند با تهدید به‌کارگیری زور، ایران (به‌عنوان محور اصلی جبهه‌ی مقاومت و بیداری اسلامی) را از پیگیری منافع خود بازدارند و ایران را در عرصه‌های مختلف تسلیم اراده‌ی خود کنند، ولی به دلیل فرهنگ مقاومت، آمادگی‌ها و اقدامات متناسب ایران و قدرت انباشت‌شده در مردم هرگز نتوانسته‌اند از تهدیدات لفظی فراتر بروند و هم‌چنین نتوانسته‌اند از ابزار تهدید نیز بهره‌بگیرند؛ اما عدم موفقیت آنها در آینده نیز کماکان به حفظ آمادگی‌های ایران و بهره‌گیری مناسب از مؤلفه‌های قدرت ملی ایران و به‌ویژه آمادگی‌های دفاعی وابسته است.

## منابع

### فارسی

- ۱- اردستانی، حسین، «جنگ ایران و عراق: رویارویی استراتژی‌ها»، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد، ۱۳۷۸.
- ۲- اکبری، حسین، «استراتژی آمریکا در خاورمیانه؛ بررسی سناریوهای حمله احتمالی علیه ایران»، تهران: شمیم طوبی، ۱۳۸۷.
- ۳- امینیان، بهادر، «کارویژه نیروی مسلح در سیاست خارجی؛ مورد آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر»، فصلنامه‌ی سیاست دفاعی، سال پانزده، شماره‌ی ۵۸، بهار ۱۳۸۶.
- ۴- بلچمن، باری و تامارا کافمن، «تهدید و به‌کارگیری نیروی مسلح در سیاست خارجی آمریکا»، ترجمه بهادر امینیان، مجله‌ی سیاست دفاعی، پاییز ۱۳۸۷.
- ۵- حسینی اسفیدواجانی، سید مهدی، «پیامدهای برنامه هسته‌ای ایران در روابط ایران و آمریکا»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، آذر و دی ۱۳۸۴، شماره‌ی ۲۱۹ و ۲۲۰.
- ۶- شیخ‌الاسلامی محمدحسن، و عسگریان محسن، «رسانه، هویت و الگوی مصرف: رویکرد نظری»، پژوهش‌های ارتباطی، سال ۱۷، تابستان ۱۳۸۹، شماره‌ی ۶۲.
- ۷- عسگریان، حسین، «رویکردها و طرح‌های آمریکایی درباره ایران (کتاب آمریکا ۸)»، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۶.
- ۸- فرانکل، جوزف، «نظریه‌های معاصر روابط بین‌الملل»، ترجمه: وحید بزرگی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱.
- ۹- هادیان، ناصر، «سازهانگاری؛ از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، فصلنامه‌ی سیاست خارجی، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۸۲.

### انگلیسی

- 10- Adler, Emanuel, "Communitarian International Relation", New York: Rutledge, 2005.

- 11- Art, Robert and Kenneth Waltz, "The Use of Force: Military Power and International Politics", Oxford: Rowman and Little Field Pub, 2004.
- 12- Cable, James, "Gunboat Diplomacy 1919-1979", New York: St Martin's Press, 1981.
- 13- Davis, Lynn E, and Other, "US Overseas Military Presence, what are the strategic choices?" Rand Corporation, 2012.  
[http://www.rand.org/content/dam/rand/pubs/.../2012/RAND\\_MG1211.pdf](http://www.rand.org/content/dam/rand/pubs/.../2012/RAND_MG1211.pdf)
- 14- Eisenstaedt, Michael. "Deterring a nuclear Iran: Problem with Iranian Risk Taking and Behavior", In Patrick Clawson and Michael Eisenstaedt (ets) Deterring the Ayatollahs: Complications in Applying cold war strategy to Iran. The Washington institute for near East Policy. Policy Focus (72), July 2007 pp. 5-8
- 15- Freilich, Chuck, "speaking about the Unspeakable: US.- Israeli dialogue on Iran's Nuclear Program", The Washington Institute for Near East Policy. Policies focus (77). December 2007. Pp.6-20.
- 16- Ghash, P.K, "Revisiting Gunboat Diplomacy", Strategic Analysis, Feb 2001.
- 17- Goldberg,jefri (2012)" Obama to Iran and Israel" The Atlantic, Mar 2012
- 18- Hersh, Seymour, "The Next Act", the New Yorker, Novmber27, 2006.
- 19- Kam, Ehraim, "Military Action against Iran: The Iranian Perspective", strategic Assessment, vol.11, No.2, November 2008, pp.97-106.
- 20- "Loose Talk of War' Only Helps Iran, President Says", the New York Times, March 4, 2012, <http://www.nytimes.com/2012/03/05/world/middleeast/in-aipac-speech-obama-warns-against-loose-talk-of-war.html?>
- 21- McInerny, Thomas, "Neocons Want To Use Afghan Model In Iran", 2012.  
<http://www.weeklystandard.com/content/public/articles/000/000/012/10/dorx.asp>
- 22- McFaul, Michael, Milani, Abbas. and Diamond, Larry. "A Win-Win U.S. Strategy for Dealing with Iran". The Washington Quarterly , 30:1 pp. 125-128.
- 23- Meernik, James David, "The Political Use of Military force in U.S. Foreign Policy", Burlington: Ash gate, 2004.
- 24- Payne, Keith, "Deterring Iran: The Values at Stake and Acceptable Risks", In Patrick Clawson and Michael Eisenstats (ets) Deterring The Ayatollahs: Complications in

- Applying cold war strategy to Iran. The Washington institute for the near East Policy. Policy Focus (72), July 2007, pp.2-5.
- 25- Plesch, Dan, and Butcher, Martin. "Considering A War With Iran", [http://www.atlantic-community.org/index/items/view/Dr\\_Dan\\_Plesch\\_and\\_Martin\\_Butcher\\_On\\_US\\_Military\\_Preparations\\_to\\_Bomb\\_Iran](http://www.atlantic-community.org/index/items/view/Dr_Dan_Plesch_and_Martin_Butcher_On_US_Military_Preparations_to_Bomb_Iran)
  - 26- Pletka, Danielle, "The Way Forward In the Middle East Peace Process", Committee on International Relations House of Representatives, 2005. (<http://www.house.gov/international-relation>)
  - 27- Rozoff Rick .U.S. Extends Missile Buildup From Poland And Taiwan To Persian Gulf, Stop Nato,2010
  - 28- Rolin Mainuddin, Archer Joseph, "From Alliance to Collective Security: Rethinking the Persian Gulf Cooperation Council", Middle East Policy, Vol. 4, No. ۳, March ۱۹۹۶.
  - 29- Salhani, Claude, "Is war in air in the Gulf?", 14 August 2008. <http://www.washingtontimes.com/new/2008/aug/14/is-war-in-air-in-the-gulf/>
  - 30- Saltiel, David. & Purcell, Janson, "Moring Past Dual Containment, containment", <http://www.stanleyfoundation.org/reports/efciran01.pdf>
  - 31- SIPRI YEARBOOK 2007, Armament, Disarmament and International Security, London: oxford university press, 2007.
  - 32- Tertrais, Bruno, "Deterring a nuclear Iran: What role for Europe?", In Patrick Clawson and Michael Eisenstats (ets) Detering The Ayatollahs: Complications in Applying cold war strategy to Iran. The Washington institute for the near East Policy. Policy Focus (72), July 2007 pp. 16-20.
  - 33- Tures, John, "United States Military Operations in the New World Order", American Diplomacy, 2003.
  - 34- Us Army War College Guide to National Security Policy and Strategy, June 2006.
  - 35- Wilson, Peter. And Geraham, "Douglas,The Saudi Arabia: The Coming Storm" ,New York: M.E Sharp,1994.
  - 36- Wunderle, William, and Briere, Andr, "U.S Foreign Policy and Israel's Qualitative Military Edge: The Need for a Andre Brier", The Washington Institute for Near East Policy. Policy focuses (80), January 2008. pp.13-21.

- 37- Zunes, Stephen. "Arming the Middle East", Foreign Policy in Focus, January 28, 2008. <http://www.fpiif.org/>
- 38- Zuckerman, Mortimer B., "Obama Must Act Promptly to Prevent a Nuclear Iran", U.S. News and World Report, March 1, 2012.